یادداشت

جنون سیاسی و زیاده‌خواهی ترامپ از ونزوئلا تا گرینلند

علیرضا رجائی

تحولات اخیر در ونزوئلا و هم‌زمان موضع‌گیری‌های تهاجمی دونالد ترامپ درباره گرینلند، بیش از آنکه دو پرونده جداگانه باشند، دو جلوه از یک منطق مشترک‌اند:

۱. سیاست خارجی مبتنی بر زور

۲. تحقیر قواعد بین‌المللی و تقدم منافع کوتاه‌مدت بر ثبات بلندمدت.

واکنش نخبگان سیاسی در مناطق مختلف جهان، از آمریکای لاتین تا آسیا و اروپا، نشان می‌دهد این رویکرد بیش از هر زمان دیگری به «قانون جنگل» نزدیک شده است؛ وضعیتی که بسیاری آن را با تعابیری مانند «روان‌پریشی قدرت»، «زیاده‌خواهی افسارگسیخته» و حتی «جنون سیاسی» توصیف می‌کنند.

در پرونده ونزوئلا، اعتراض گسترده سیاست‌مداران، دیپلمات‌ها و تحلیلگران در کشورهای مختلف درخورتوجه بود. در پاکستان، چهره‌های سیاسی و رسانه‌ای اقدام واشنگتن را نه یک مداخله موردی، بلکه تداوم الگویی دانستند که پیش‌تر در عراق، افغانستان و دیگر نقاط جهان دیده شده بود: الگویی که در آن، آمریکا خود را فراتر از حقوق بین‌الملل می‌بیند و با توسل به فشار، تحریم و تهدید، می‌کوشد اراده خود را تحمیل کند. از نگاه این نخبگان، بی‌عملی جامعه جهانی در برابر چنین رویه‌ای، به معنای مشروعیت‌بخشی به «زور به‌جای قانون» است.

هم‌زمان، مواضع ترامپ درباره گرینلند موجی از نگرانی را در اروپا برانگیخت. بسیاری از پایتخت‌های اروپایی این رویکرد را نشانه‌ای از عبور آشکار از عرف‌های دیپلماتیک و بی‌اعتنایی به اصل حاکمیت کشورها دانستند. برای اروپا، مسئله صرفا یک اختلاف تاکتیکی نیست، بلکه نشانه‌ای از «زیاده‌خواهی ساختاری» است که می‌تواند ثبات ژئوپلیتیکی شمال اروپا و حتی روابط فراآتلانتیکی را تحت فشار قرار دهد. در محافل تحلیلی اروپا، این رفتارها به عنوان جلوه‌ای از «روان‌پریشی قدرت» تعبیر می‌شود؛ جایی که نمایش اقتدار و ایجاد هراس جایگزین گفت‌وگو و دیپلماسی می‌شود.

در کنار اروپا، ناتو نیز با احتیاط فزاینده‌ای به این روند می‌نگرد. هرچند این ائتلاف همچنان ستون امنیت غرب محسوب می‌شود، اما تأکید بر مشورت جمعی، پرهیز از اقدامات یک‌جانبه و پایبندی به قواعد بین‌المللی نشان می‌دهد حتی در درون ساختارهای امنیتی غرب نیز درباره تصمیم‌گیری‌های شخص‌محور و پیش‌بینی‌ناپذیر نگرانی وجود دارد.

این فاصله‌گذاری محتاطانه بیانگر واقعیتی مهم است:

یک‌جانبه‌گرایی تهاجمی واشنگتن نه‌تنها مخالفان سنتی، بلکه متحدان را نیز نگران کرده است.

برای فهم این رفتارها، باید به منطق سیاست خارجی ترامپ توجه کرد. این منطق را نمی‌توان صرفا به هیجان فردی تقلیل داد. ترامپ آگاهانه از «ایجاد ترس» و «فشار روانی» به عنوان ابزار اعمال قدرت استفاده می‌کند. هدف اصلی، الزاما ورود به جنگ‌های پرهزینه نیست، بلکه شکستن اراده دولت‌ها و واداشتن آنان به عقب‌نشینی با حداقل هزینه مستقیم است. تهدیدهای لفظی، تصمیم‌های ناگهانی، خروج از توافق‌های چندجانبه و تحریم‌های گسترده، همگی اجزای این راهبردند؛ راهبردی که از ونزوئلا تا گرینلند و از خاورمیانه تا اروپا مشاهده می‌شود.

در قبال جمهوری اسلامی ایران نیز همین الگو با چند لایه دنبال شده است:

- فشار اقتصادی برای فرسایش توان داخلی
- جنگ روانی برای تضعیف انسجام اجتماعی
- تلاش برای محدودسازی نقش منطقه‌ای و توان دفاعی

هدف، افزایش هزینه‌های مقاومت و القای این گزاره است که عقب‌نشینی کم‌هزینه‌تر از ایستادگی است. با این حال، تجربه سال‌های اخیر نشان داده این محاسبه همواره به نتیجه مطلوب واشنگتن نینجامیده و حتی به تضعیف مشروعیت آمریکا در سطح بین‌المللی انجامیده است.

در چنین شرایطی، پاسخ ایران نمی‌تواند بر واکنش‌های هیجانی یا تقابل‌های پرهزینه استوار باشد. راهبرد مؤثر، «مقاومت فعال و هوشمندانه» است؛ مقاومتی که هزینه‌های طرف مقابل را افزایش دهد، بدون آنکه کشور را به سمت بحران‌های غیرضروری سوق دهد. این راهبرد چهار محور اصلی دارد:

۱. روایت‌سازی و مدیریت مشروعیت بین‌المللی

بازنمایی سیاست‌های آمریکا به عنوان قانون‌گریزی و بی‌ثبات‌سازی، نه قدرتی شکست‌ناپذیر.

برجسته‌سازی پیامدهای انسانی تحریم‌ها و تفکیک مشکلات داخلی از فشارهای خارجی، سرمایه اخلاقی و حقوقی ایران را تقویت می‌کند.

۲. تاب‌آوری اقتصادی و پیگیری حقوقی

- کاهش وابستگی به سازوکارهای مالی تحت سلطه آمریکا
- گسترش تجارت منطقه‌ای
- استفاده از تهاتر و پیمان‌های پولی دوجانبه
- و هم‌زمان پیگیری حقوقی اقدامات آمریکا در نهادهای بین‌المللی برای فرسایش مشروعیت یک‌جانبه‌گرایی.

۳. دیپلماسی منطقه‌ای و هم‌گرایی

واکنش‌هایی مانند مواضع نخبگان پاکستانی و نگرانی‌های اروپا نشان می‌دهد یک‌جانبه‌گرایی آمریکا می‌تواند زمینه هم‌گرایی بازیگران مستقل را فراهم کند. گفت‌وگو با همسایگان و کاهش سوءتفاهم‌ها، ابتکار عمل را به ایران بازمی‌گرداند.

۴. انسجام داخلی و توجه به جامعه

تمرکز بر معیشت، تولید، کاهش آسیب‌پذیری اقشار ضعیف و گفت‌وگوی صادقانه با جامعه درباره مسیر پیش‌رو، ستون‌های تاب‌آوری ملی‌اند.

جمع‌بندی آنکه آنچه امروز از ونزوئلا تا گرینلند دیده می‌شود، نشانه‌ای روشن از «زیاده‌خواهی ساختاری» و «جنون سیاسی» در سیاست خارجی آمریکا در دوره ترامپ است؛ الگویی که زور را جایگزین قانون و تهدید را جایگزین دیپلماسی کرده است. نگرانی اروپا، فاصله‌گذاری محتاطانه ناتو و اعتراض نخبگان کشورهای مختلف نشان می‌دهد که این مسیر، مشروعیت آمریکا را فرسوده و شکاف‌هایی جدی در نظم غربی ایجاد کرده است.

برای ایران، اگر این وضعیت با تدبیر مدیریت شود، تهدید می‌تواند به فرصت بدل شود: فرصتی برای تقویت استقلال، تعمیق روابط منطقه‌ای و افزایش قدرت چانه‌زنی در نظم در حال گذار جهانی.

در این چارچوب، «جنون سیاسی و زیاده‌خواهی» نه ابزار تسلیم، بلکه محرک بلوغ راهبردی و تثبیت منافع ملی خواهد بود.

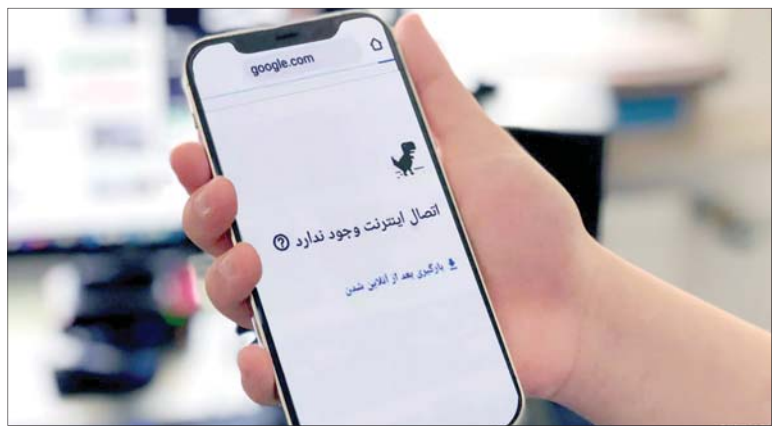

بررسی پیامدهای اجتماعی یک تصمیم بر جامعه‌ای که هر روز یک دغدغه جدید دارد

قطع اینترنت کشور با یک کلیک و هزار بهانه

فرورتیش رضوانیه

شما یک روزنامه‌نگار هستید و در محل کارتان پشت میز نشسته‌اید. به اطرافتان نگاه می‌کنید. از هر میز صدایی متفاوت به گوش می‌رسد. یکی تایپ می‌کند، آن یکی تلفنی در حال انجام مصاحبه است، یکی دیگر با خودکار روی کاغذ می‌نویسد، چند نفر دور هم جمع شده‌اند و بحث می‌کنند.

در همین لحظه یکی از همکاران‌تان وارد تحریریه می‌شود و با صدای بلند می‌گوید: «توقیف شدیم!».

سکوت ناگهان تحریریه را فرا می‌گیرد. همکاری که تایپ می‌کرد، دست‌هایش را از روی کیبورد برمی‌دارد. تلفن قطع می‌شود و دیگر کسی حرفی نمی‌زند. چند ثانیه بعد صدای چیک‌چیک فندک‌ها را می‌شنوید. بعضی‌ها پچ‌پچ می‌کنند و گروهی دیگر بدون اینکه حرفی بزنند، می‌نشینند و در فکر فرومی‌روند. هیچ‌یک از کسانی که در تحریریه هستند، نمی‌دانند از آن لحظه به بعد باید اجاره‌خانه و هزینه زندگی و خانواده‌شان را چطور تأمین کنند، چون بیکار شده‌اند.

سالن تحریریه را ترک می‌کنید و در راهروها قدم می‌زنید. وضعیت در بخش‌های صفحه‌بندی و ویراستاری هم مشابه است. همه در شوک هستند و نمی‌دانند چه کنند. آنها تا دو دقیقه قبل در تکاپو و عجله بودند تا روزنامه فردا را برای چاپ آماده کنند، اما حالا نه‌تنها نیازی به آن نیست، بلکه باید به فکر یک شغل جدید باشند.

وقتی نشریه‌ای روی پیشخوان دکه‌ها قرار می‌گیرد، یک مقام یا ارگان تصمیم می‌گیرد به دلیل مقاله، عکس، کارتون یا یک طرح گرافیکی که شخص مدیرمسئول دستور چاپ آن را داده است، علاوه بر او و نگارنده یا طراح، باقی کارکنان را نیز تنبیه کند. پس با صدور دستور توقیف، همه را از کار بیکار می‌کند.

به عنوان روزنامه‌نگاری که حدود ۲۵ سال در فضای رسانه‌های برخط و غیربرخط بوده و بارها به دلیل توقیف روزنامه‌ها، کارش را از دست داده، این را می‌دانم که حرفه‌ام هنوز از سوی جامعه به‌درستی شناخته نمی‌شود. اما به این موضوع اشاره کردم، زیرا زندگی روزنامه‌نگاران از کار بیکارشده با وضعیت امروز ساکنان ایران بدون اینترنت، شباهت بزرگ و آشکاری دارد.

آزمایش عملیات قطع اینترنت روی جامعه

بیشتر مردم تا مدتی قبل قادر نبودند این موضوع را درک کنند که توقیف یک نشریه چه بلایی سر کارکنان آن می‌آورد، زیرا تصور چنین چیزی برای‌شان ممکن نبود. کسانی که کارمند هستند، هر اتفاقی در کشور رخ دهد، سر کار می‌روند و حقوق‌شان را دریافت می‌کنند، زیرا هیچ شرکت دولتی، سازمان یا وزارتخانه‌ای ناگهان بدون اطلاع قبلی منحل یا ادغام نمی‌شود. شاید فروشگاهی به دلیل فروش اقلام ممنوعه پلمب شود یا کارگران کارخانه حقوق دریافت نکنند، با این حال اکثریت جامعه با فضای بیکاری ناگهان روزنامه‌نگاران و کارکنان نشریات بیگانه هستند.

سال ۸۹ وقتی جامعه قطع سراسری و طولانی‌مدت اینترنت را تجربه کرد، هنوز خیلی از کسب‌وکارها به شیوه سنتی اداره می‌شد. در سال ۱۴۰۱ که شبکه‌های اجتماعی عمق و گسترده نفوذ بیشتری از گذشته داشت، پیامدهای زندگی آفلاین اثرات محسوس‌تری بر جای گذاشت. سومین بار اینترنت در آن ۱۲ روز حساس و پرالتهابی قطع بود که تاریخ ایران را باید به قبل و بعد از آن تقسیم کرد. دسترسی‌نداشتن به فضای مجازی و رسانه‌های برخط در شرایط جنگی، تجربه بسیار سختی بود که ایرانیان مقیم و غیرمقیم آن را نیز پشت سر گذاشتند، هرچند چاره دیگری هم نداشتند. اما واقعه سایبری دی‌ماه ۱۴۰۴ فشار روحی بی‌سابقه‌ای را به جامعه تحمیل کرده، زیرا امروز بیش از هر زمان دیگری به زندگی آنلاین وابستگی داریم. در روزهای اخیر رسانه‌هایی که مخالفت‌شان را با قطع طولانی‌مدت اینترنت اعلام کردند، به پیامدهای اقتصادی این تصمیم پرداخته‌اند، اما کمتر به ابعاد انسانی ماجرا اشاره می‌شود. پس از وقایع ۱۴۰۱ شاهد بودیم که بسیاری از افراد میانسال و حتی مسن به سمت گوشی‌های هوشمند و استفاده از اینترنت کشیده شدند و به شبکه‌های اجتماعی عادت کردند. هم‌زمان که میلیون‌ها کاربر جدید آنلاین وارد فضای مجازی شدند، تبلیغات تجاری فعالان کوچک و واحدهای بزرگ نیز به آن وابسته شد. اکنون میلیون‌ها ایرانی درآمدشان را از دست داده‌اند، درحالی‌که باید اجاره‌خانه و مغازه و انبار و هزینه‌های جاری زندگی و درمان و خوراک خود را تأمین کنند. همان‌طور که برخی مسئولان تصمیم می‌گیرند به خاطر انتشار چند خط متن یا یک تصویر، نشریه‌ای را توقیف کنند و به پیامدهای روانی آن روی کارکنان رسانه اهمیتی نمی‌دهند، کسانی هم که مدافع تداوم قطعی اینترنت هستند، مقابل توقعات جامعه رویکرد مشابهی دارند.

هم‌زمان که «مسئولان ذی‌ربط» به دلیل «ملاحظات امنیتی» بازگشت اینترنت را به تعویق انداخته‌اند و «پاسخ‌گویی شفاف به رسانه‌ها و واکنش نشان‌دادن مقابل مطالبات مردمی» را نیز «به مصلحت» نمی‌دانند، جامعه در وضعیت تعلیق روانی قرار گرفته است؛ وضعیتی که در آن نه تهدید به طور رسمی تعریف می‌شود، نه افق روشنی برای پایان محدودیت‌ها ترسیم می‌شود.

این ابهام ساختاری، خود به عامل استرس‌زا تبدیل می‌شود و سطح اضطراب جمعی را بالا می‌برد، زیرا ذهن انسان بیش از خود بحران، از «نامعلوم‌بودن» آن آسیب می‌بیند. در چنین شرایطی، فقدان ارتباط مؤثر با افکار عمومی، شکاف بی‌اعتمادی را عمیق‌تر می‌کند و تصمیمی که قرار بود موقت و کنترلی باشد، به تجربه‌ای فرساینده بدل می‌شود که هزینه آن مستقیما بر روان و معیشت مردم تحمیل می‌شود.

باید در نظر داشت که اگر امروز اینترنت دوباره وصل شود، جامعه اطمینان خواهد داشت ماجرا در آینده دوباره تکرار می‌شود. همین موضوع نگرانی مردم را افزایش می‌دهد و افسردگی را ترویج می‌کند.

رابطه اینترنت و سلامت روان جامعه

من مادری را در تهران می‌شناسم که دخترش در اروپا زندگی می‌کند و به‌زودی باید وضع حمل کند. آنها در ماه‌های اخیر هر روز چند ساعت با یکدیگر در واتس‌اپ صحبت می‌کردند، اما حالا چندین روز است که ارتباط‌شان بسیار محدود شده و با سختی و تلفنی از حال یکدیگر خبر می‌گیرند.

بسیاری از بیمارانی که اکنون در بیمارستان یا منزل یا آسایشگاه بستری هستند یا درد می‌کشند، چه آنهایی که دوره نقاهت کوتاه‌مدت دارند یا با سرطان مبارزه می‌کنند، به دلیل دسترسی‌نداشتن به اینترنت روزها و شب‌ها و ساعت‌ها و ثانیه‌های دشوارتری را تجربه و تحمل می‌کنند.

افراد مسنی که تنها تفریح و دل‌خوشی‌شان ارسال استیکرهای صبح بخیر و خسته نباشید در گروه‌های واتس‌اپ فامیلی بود و پست‌های خبری و ویدئوهای خنده‌دار را تماشا می‌کردند، حالا به دیوار زل زده‌اند یا پای شبکه‌های ماهواره‌ای نشسته‌اند و غصه می‌خورند و استرس مضاعف به جان می‌خرند. بسیاری از پزشکان و متخصصان فنی در حوزه‌های مختلف که از راه اینترنت با یکدیگر تبادل نظر می‌کنند تا به راه‌حل درمان یا رفع یک مشکل برسند، اکنون فلج شده‌اند. کاربرانی که اکانت پریمیوم سایت‌ها و اپلیکیشن‌های خارجی را خریده بودند، حالا متحمل زیان ارزی شده‌اند. صنعت گردشگری داخلی و خارجی که هنوز بعد از رکود دوران کرونا و شرایط ۱۲ روز سخت سرپا نشده بود، بار دیگر آسیب دیده و کسادی همه بازارها از شمال گرفته تا جنوب، از غرب تا شرق، همه کشور را فراگرفته است. اگر در این سال‌ها وقتی مسئولان دور یک میز می‌نشستند تا درباره موضوعات مختلف تصمیم‌گیری کنند، یک روان‌شناس هم کنار خود داشتند، شاید پایین برگه خیلی از مصوبه‌ها امضا نمی‌شد و برای ثبت به دبیرخانه نمی‌رفت. اگر کمیسیون‌های مختلف مجلس از روان‌شناسان مشورت بگیرند، این نتیجه حاصل می‌شود که بسیاری از قوانین باید تغییر کند؛ تغییراتی که «کیفیت زندگی» در ایران را افزایش می‌دهد. اگر شرکت‌های بیمه، خدمات روان‌درمانی را نیز پوشش می‌دادند، امروز جامعه به دلیل قطع اینترنت آسیب کمتری را متحمل می‌شد، زیرا بسیاری از ما به اینستاگرام اعتیاد داریم و علت آن افسردگی، سردرگمی، احساس شکست و بلاتکلیفی به دلیل ناآرامی‌های اجتماعی و دعواهای سیاسی و البته تلاطم بازار ارز است. مردم ایران در همه گروه‌های سنی و در همه مشاغل و با هر سطح از سواد دانشگاهی یا جایگاه اجتماعی با اینترنت تنفس می‌کنند. اگر چنین نبود، اینستاگرام لقب گسترده‌ترین رسانه جمعی ایران را تصاحب نمی‌کرد. اگر بازدید وب‌سایت‌ها در چند سال اخیر به‌شدت افت کرده، به این دلیل است که بیشتر کاربران ترجیح می‌دهند هر محتوایی را در اینستاگرام ببینند، بخوانند یا بشنوند. حتی می‌خواهند پادکست‌ها و کتاب‌های صوتی نیز به صورت ویدئوکست منتشر شود تا در اینستاگرام قابل دسترسی باشد. اگر سود حاصل از فروش فیلترشکن سر به فلک کشیده، برای اشتیاق و عطش کاربران برای دسترسی به اینستاگرام است، نه اینکه کاربران بخواهند وب‌سایت سی‌ان‌ان را باز کنند.

آیا مسئولان از پیامدهای روانی تصمیمات خود آگاه هستند؟

پژوهش‌های حوزه سیاست‌گذاری دیجیتال نشان می‌دهد قطع اینترنت کارکردی مشابه «تعلیق حیات اجتماعی» دارد؛ وضعیتی که در آن فرد نه‌تنها از بازار کار، بلکه از شبکه‌های حمایتی عاطفی و شناختی خود نیز جدا می‌شود.

در روان‌شناسی اجتماعی، مفهوم «واکنش استرسی جمعی» (Collective Stress Response) به وضعیتی اشاره دارد که در آن یک عامل فشار ناگهانی و فراگیر نه یک فرد، بلکه کل جامعه یا بخش بزرگی از آن را به طور هم‌زمان درگیر می‌کند. جنگ، بلایای طبیعی، همه‌گیری‌ها و فروپاشی‌های اقتصادی از مصادیق کلاسیک آن هستند، اما در دهه اخیر، قطع گسترده اینترنت نیز به عنوان یکی از محرک‌های جدی این نوع استرس شناخته شده است.

در پاسخ یک استرس جمعی، جامعه وارد فازی می‌شود که ویژگی‌های آن با استرس فردی تفاوت دارد. نخستین نشانه، هم‌زمانی اضطراب است؛ یعنی میلیون‌ها نفر بدون هماهنگی قبلی، احساس ناامنی، بی‌خبری و فقدان کنترل را تجربه می‌کنند. در چنین شرایطی، مغز انسان به طور ناخودآگاه به دنبال اطلاعات می‌گردد تا تهدید را قابل فهم و پیش‌بینی‌پذیر کند. وقتی مسیرهای دسترسی به اطلاعات بسته می‌شود، این نیاز برآورده نشده و اضطراب به شکل مزمن باقی می‌ماند. به‌همین‌دلیل شبکه‌های ماهواره پارسی‌زبان در روزهای اخیر تلاش کردند نظر مخاطبان بی‌شماری را به سوی خود جلب کنند.

دومین پیامد، شکل‌گیری حس درماندگی آموخته‌شده در مقیاس اجتماعی است. وقتی افراد بارها تجربه می‌کنند که بدون اطلاع قبلی، ارتباط، کار یا سبک زندگی‌شان مختل می‌شود و هیچ نقشی در تصمیم‌گیری ندارند، به‌تدریج این باور شکل می‌گیرد که «هیچ کاری از دست ما برنمی‌آید». این وضعیت در روان‌شناسی یکی از خطرناک‌ترین حالت‌هاست، زیرا مستقیما با افسردگی، بی‌انگیزگی و کناره‌گیری اجتماعی ارتباط دارد.

قطع مکرر و طولانی‌مدت اینترنت طی سال‌های اخیر، دقیقا چنین الگویی را در کشور ایجاد کرده است. جامعه‌ای که پیش‌تر هم با فشارهای اقتصادی، ناامنی‌های شغلی و محدودیت‌های اجتماعی دست‌وپنجه نرم می‌کرد، ناگهان یکی از معدود کانال‌های تخلیه روانی، ارتباط عاطفی و درآمدزایی خود را از دست می‌دهد. این اتفاق نه به صورت فردی، بلکه به طور هم‌زمان برای میلیون‌ها نفر رخ می‌دهد و به‌همین‌دلیل اثر آن چند برابر می‌شود.

از نشانه‌های مرسوم واکنش استرسی جمعی در ایران، می‌توان به افزایش پرخاشگری کلامی، بی‌حوصلگی جمعی، اختلال در خواب، تشدید نگرانی‌های مالی و افزایش احساس بی‌عدالتی اشاره کرد. افراد نه‌تنها نگران معیشت خود هستند، بلکه احساس می‌کنند دیده و شنیده نمی‌شوند. این احساس نادیده‌گرفته‌شدن، یکی از عوامل اصلی فرسایش اعتماد عمومی و سرمایه اجتماعی است.

تجربه کشورهایی مانند کشمیر نشان داده که تداوم این وضعیت، حتی پس از بازگشت اینترنت، آثار ماندگاری بر روان جمعی باقی می‌گذارد. جامعه‌ای که بارها وارد چرخه استرس جمعی شده، به‌تدریج حساسیت هیجانی خود را از دست می‌دهد یا برعکس، با کوچک‌ترین محرک دچار واکنش‌های شدید می‌شود. هر دو حالت برای ثبات اجتماعی خطرناک است. قطع اینترنت در چنین بستری، دیگر یک تصمیم فنی یا امنیتی صرف نیست، بلکه محرکی است که می‌تواند یک واکنش استرسی جمعی را فعال یا تشدید کند. نادیده‌گرفتن این واقعیت، به معنای نادیده‌گرفتن سلامت روان جامعه‌ای است که پیشاپیش زیر بار فشارهای متعدد قرار دارد. اما با این حال تا زمانی که منتقدان تداوم قطعی اینترنت و بدقولی مسئولان برای رفع این معضل از سوی رسانه‌ها و جریان‌های تندرو با اتهامات سنگین امنیتی مواجه می‌شوند، نمی‌توان توقع داشت جامعه‌شناسان و روان‌شناسان دیدگاه‌های‌شان را منتشر کنند. تجربه کشمیر نشان داد حتی پس از بازگشت تدریجی اینترنت، آثار روانی قطع طولانی‌مدت باقی می‌ماند. اعتماد عمومی به تصمیم‌گیران کاهش یافت، خودسانسوری افزایش پیدا کرد و نوعی «عادی‌سازی فقدان» در جامعه شکل گرفت. این همان نقطه‌ای است که سلامت روان فردی به مسئله‌ای سیاسی و امنیتی تبدیل می‌شود؛ زیرا جامعه‌ای که دچار فرسودگی روانی است، نه توان گفت‌وگو دارد، نه مشارکت و نه امید.

قطع اینترنت، درست مانند توقیف یک نشریه، تصمیمی است که در ظاهر متوجه «یک ابزار» است، اما درواقع انسان‌ها را هدف می‌گیرد. همان‌طور که با یک امضا، تحریریه‌ای خاموش می‌شود و ده‌ها زندگی وارد تعلیق می‌شوند، با یک کلیک نیز میلیون‌ها نفر وارد وضعیتی می‌شوند که در آن زمینه، کار، درمان و حتی سوگواری مختل می‌شود.

اگر تجربه کشمیر یک درس روشن داشته باشد، این است که تاریکی ارتباطی، نه امنیت می‌آورد و نه آرامش؛ بلکه فقط هزینه‌های روانی و اجتماعی را به آینده منتقل می‌کند؛ آینده‌ای که دیر یا زود، با بهره سنگین‌تری مطالبه خواهد شد.

از نشانه‌های مرسوم واکنش استرسی جمعی در ایران، می‌توان به افزایش پرخاشگری کلامی، بی‌حوصلگی جمعی، اختلال در خواب، تشدید نگرانی‌های مالی و افزایش احساس بی‌عدالتی اشاره کرد. افراد نه‌تنها نگران معیشت خود هستند، بلکه احساس می‌کنند دیده و شنیده نمی‌شوند. این احساس نادیده‌گرفته‌شدن، یکی از عوامل اصلی فرسایش اعتماد عمومی و سرمایه اجتماعی است

یادداشت

میان امنیت و عدالت؛ کفه‌ای که مدام جابه‌جا می‌شود

سیدمهرداد بنی‌هاشمی‌کهنگی: امنیت و عدالت، دو مفهوم به‌ظاهر همسو اما در عمل پرتنش‌اند. هیچ جامعه‌ای بدون امنیت قادر به بقا نیست و هیچ نظمی بدون عدالت، دوام نمی‌آورد. با این حال، تاریخ حکمرانی نشان می‌دهد این دو اغلب نه در کنار یکدیگر، بلکه در وضعیتی رقابتی تعریف شده‌اند؛ گویی تقویت یکی، مستلزم عقب‌نشینی دیگری است. چالش اصلی، نه انتخاب میان امنیت یا عدالت، بلکه ناتوانی در تعریف رابطه‌ای پایدار، شفاف و پیش‌بینی‌پذیر میان آنهاست. جایی که این رابطه مبهم می‌شود، بی‌ثباتی آغاز می‌شود.

امنیت به عنوان اولویت فوری، عدالت به عنوان وعده مؤجل

در بسیاری از سیاست‌گذاری‌ها، امنیت در جایگاه «ضرورت آنی» می‌نشیند و عدالت به آینده‌ای نامعلوم حواله داده می‌شود. این منطق، در شرایط اضطراری قابل دفاع است، اما زمانی که به قاعده دائمی اداره امور تبدیل شود، به تضعیف هر دو می‌انجامد. عدالتی که همواره به تعویق می‌افتد، از یک اصل حقوقی به یک وعده سیاسی تنزل پیدا می‌کند. در چنین شرایطی، شهروندان نظم را تحمل می‌کنند، اما به آن باور ندارند. این تمایز ظریف، مرز میان ثبات ظاهری و امنیت پایدار است.

جابه‌جایی معیارها؛ منبع نااطمینانی مزمن

یکی از معضلات اصلی، ناپایداری معیارها در تنظیم رابطه امنیت و عدالت است. در مقاطعی گفتمان عدالت برجسته می‌شود و در مقاطعی دیگر، امنیت بر تمام ملاحظات سایه می‌اندازد. این تغییر مداوم، بدون چارچوب روشن، باعث می‌شود هیچ قاعده ثابتی برای تصمیم‌گیری قابل شناسایی نباشد. در چنین فضایی، قانون به‌جای آنکه مرجع تعیین‌کننده باشد، به ابزاری انعطاف‌پذیر در خدمت شرایط تبدیل می‌شود. نتیجه، تضعیف پیش‌بینی‌پذیری و افزایش ناامنی حقوقی است؛ وضعیتی که هم برای شهروند و هم برای نهادها پرهزینه است.

امنیت بدون عدالت؛ نظم شکننده

امنیتی که بر احساس عدالت استوار نباشد، نظمی شکننده می‌سازد. ممکن است در کوتاه‌مدت کارآمد به نظر برسد، اما در بلندمدت با کوچک‌ترین بحران اجتماعی یا اقتصادی دچار فرسایش می‌شود. احساس بی‌عدالتی، امنیت را از یک ارزش جمعی به تجربه‌ای تحمیلی تبدیل می‌کند. در این نقطه، جامعه نه‌تنها از عدالت فاصله می‌گیرد، بلکه درباره مفهوم امنیت نیز بدبین می‌شود. این بدبینی، خطرناک‌ترین پیامد اختلال در توازن میان این دو است.

عدالت بدون امنیت؛ ایده‌ای بی‌قدرت

در مقابل، عدالت بدون امنیت نیز توان تحقق ندارد. قواعد حقوقی، بدون زمینه امن اجرا، در حد اصول نظری باقی می‌مانند. امنیت، شرط امکان اجرای عدالت است، اما نه به معنای تقدم مطلق، بلکه به عنوان زیرساخت. مسئله زمانی پیچیده می‌شود که امنیت، نه در خدمت اجرای عدالت، بلکه جایگزین آن شود. در این حالت، عدالت از مسیر نهادی خود خارج و به امری سلیقه‌ای یا تعلیقی تبدیل می‌شود.

پیامد اجتماعی تعادل ناپایدار

ناپایداری در نسبت امنیت و عدالت، پیامدهای اجتماعی عمیقی دارد. شهروندان در مواجهه با معیارهای متغیر، به‌تدریج رفتارهای محافظه‌کارانه، انفعالی یا واکنشی اتخاذ می‌کنند. مشارکت مدنی کاهش می‌یابد و مطالبه‌گری جای خود را به سکوت یا واکنش‌های مقطعی می‌دهد. جامعه‌ای که نتواند مرزهای روشن نظم را تشخیص دهد، نه احساس امنیت پایدار دارد و نه تجربه عدالت معنادار. این وضعیت، سرمایه اجتماعی را به‌تدریج تحلیل می‌برد.

ضرورت چارچوب حقوقی پایدار

آنچه بیش از هر چیز احساس می‌شود، فقدان چارچوبی پایدار برای تنظیم رابطه امنیت و عدالت است؛ چارچوبی که بر قانون، شفافیت و پیش‌بینی‌پذیری استوار باشد، نه بر مصلحت‌های لحظه‌ای. بدون چنین چارچوبی، هر تصمیم جدید می‌تواند کفه ترازو را ناگهانی جابه‌جا کند و هزینه آن، مستقیما بر دوش جامعه بیفتد. در حکمرانی‌های پایدار، امنیت و عدالت نه دو کفه متخاصم، بلکه دو ستون مکمل‌اند. تضعیف هریک دیگری را نیز بی‌پایه می‌کند.